

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و رهیافت‌های دانش اجتماعی با تأکید بر تبیین متون دینی

هادی زینی ملک‌آباد*، محمدرضا حسنی**

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۱/۲۶ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۹

چکیده

واکوی ارتباط دانش‌های مختلف، مبنای مناسبی برای پژوهش، به‌خصوص برای دانش‌هایی که پاسخ‌سؤالات، جز با تحلیل بین‌رشته‌ای میسر نیست، فراهم می‌سازد؛ دانش اجتماعی از آغاز در ارتباط با علوم دیگر بسط و گسترش یافته و توانسته پاسخ مسائل علوم مختلف را فراهم سازد. بهره‌گیری درست از دانش علوم اجتماعی می‌تواند در تبیین متون دینی که ساختار زبانی دارند، نقش‌آفرینی کند. در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، ارتباط دانش علوم اجتماعی با رهیافت‌های زبان‌شناختی تحلیل می‌شود تا غیرمستقیم راه را به‌خصوص برای تحلیل متون دینی هموار سازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد، ارتباط دانش اجتماعی با دیگر علوم هم‌زمان نبوده، بلکه حداقل سه مرحله را پشت‌سر گذاشته است در مرحله سوم در اوایل قرن بیستم دانش اجتماعی تحت تأثیر زبان‌شناسی قرار گرفت. ظهور رویکردهای نوین زبان‌شناختی، نگرش جدیدی را فراروی تحلیل‌های اجتماعی بازگشود. با انقلاب روش‌شناختی در زبان‌شناسی، رویکردهایی ساختارگرایی و فراساختارگرایی در علوم اجتماعی ظاهر شدند که بر اهمیت زبان در روابط اجتماعی تأکید داشتند. در این پژوهش به‌خصوص مرحله سوم یعنی ارتباط دانش علوم اجتماعی با زبان‌شناسی و مکانیسم تأثیر و تأثر آن‌ها نشان داده می‌شود. بر اساس این پژوهش بنیادی، می‌توان به تحلیل برون‌متنی دانش‌هایی مانند علوم قرآن و حدیث، حقوق، ادبیات و... که ماهیت بیشتر زبانی دارند، پرداخت.

واژگان کلیدی: زبان، زبان‌شناسی، ساختارگرایی، فراساختارگرایی، گفتمان، تحلیل گفتمان.

طرح مسأله

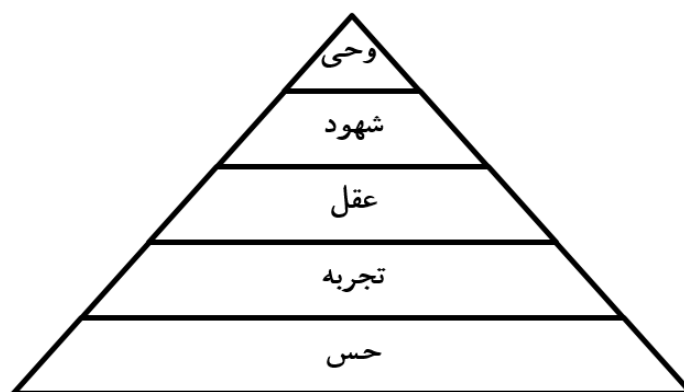
یکی از بایسته‌های مهم فضای علمی کنونی، پژوهش‌های بین‌رشته‌ای با هدف دستیابی به زوایای پنهان مسائل است. یکی از عرصه‌های مهم، ارتباط دانش‌های زبانی با سایر دانش‌های علوم انسانی است تا مسائل موردپژوهش عمیق‌تر و دقیق‌تر درک شود. روش‌های سنتی و مبتنی بر روش واحد به‌خصوص برای دانش‌هایی مانند علوم قرآن و حدیث، حقوق و ادبیات که ماهیت زبانی و نیز تاریخی دارند، پاسخگوی مسائل نیست، در سال‌های اخیر محققان صاحب‌نام در حوزه‌ی زبان‌شناسی چون دکتر پاکتچی و حلقه‌های علمی متشکل از شاگردان ایشان در زمینه‌ی پیوند زبان‌شناسی با دانش‌هایی مانند تاریخ، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و... کاربرد آن در پژوهش‌های الهیات تلاش‌های فراوان نموده‌اند که مورد تبعیت سایر پژوهشگران قرار گرفته است؛ لکن آشنایی با نقطه اشتراک دانش‌ها برای ورود به حوزه بین‌رشته‌ای ضروری است و بدون آگاهی از آن حمل مفاهیم بر مصادیق در مقام کاربرد خالی از اشکال نخواهد بود. این پژوهش به ایجاد ادراک درست از پژوهش بین‌رشته‌ای با آگاهی از تأثیر و تأثر دانش‌های زبان‌شناسی و علوم اجتماعی کمک می‌کند و زمینه‌ی انجام فعالیت‌های بین‌رشته‌ای در حوزه زبان‌شناسی و علوم اجتماعی را فراهم می‌سازد. از اواخر قرن ۱۹ میلادی که زبان سوبیه‌ای فلسفی به خود گرفت، زمینه برای فهم کارکرد درست زبان در کنار سایر دانش‌ها فراهم آمد. اگر بر اساس آنچه در این پژوهش مطرح‌نظر است زبان قرآن و حدیث به‌عنوان زبان دینی را در نظر بگیریم. لزوم حضور دانش‌های دیگر بیشتر احساس می‌شود؛ قرآن و حدیث با ادعای پاسخگویی به مسائل و در شکل عمومی آن ارائه‌دهنده‌ی سبک زندگی، تنها با فهم زبانی، کارآمد نخواهد بود. تبیین بحث نیوویتکنشتاینی از سوی دیوید آتفیلد که بیان می‌دارد، تنها دانستن معنی ودالات‌های اصطلاحات برای کاربران زبان کافی نیست. بلکه باید چگونگی استفاده از آن را نیز بدانند، تجربه کنند [و...] در غیر این صورت اشکال اساسی در فهمیدن اتفاق می‌افتد (Attfield, 1987) به‌خوبی بیانگر این است که فلسفه زبانی بدون لحاظ علوم اجتماعی نتوانسته به بقای خود ادامه دهد.

تا اواخر قرن نوزده، زبان و جایگاه آن در جهان انسانی چندان موردتوجه نبوده است و نگرش عمده‌ی متفکران نسبت به آن ابزارانگارانه بوده است. در حقیقت، زبان به‌مثابه تصویرگر وفادار طبیعت تلقی می‌شد که آنچه را که ذهن از عین دریافته، همان‌گونه و بدون هیچ دخل و تصرفی منعکس می‌ساخت. چنین نگرشی مستلزم این نکته است که زبان چیزی جز وسیله عرضه جهان خارج در قالب مفاهیم و تصورات ذهنی نیست. این تصور

به خصوص نزد اصحاب پوزیتیویسم رویکرد غالب بوده است. ولی چنین رویکردی با ظهور اندیشه‌های نیچه با چالشی جدی روبرو شد و تصور آینه‌وار از زبان و تلقی آن به‌سان تصویرگر حقیقت به نقد کشیده شد. با ظهور این متفکران، جایگاه زبان از موضعی خنثی و بی‌طرفانه، به موضعی فعال و خلاق مبدل شد. استدلال اصلی این بود که زبان پیش از ما وجود داشته است و پس از ما نیز حیات خواهد داشت؛ بنابراین ما از چشم زبان به جهان می‌نگریم و نگاه ما محدود و مشروط به امکاناتی است که زبان در اختیار ما می‌گذارد. بعد از نیچه و به دنبال آن طرح مباحث زبان‌شناختی، زبان مستقیماً و آن‌گونه که شایسته است، حضور و اهمیت خود را به دست آورد و در علوم مختلفی از ادبیات گرفته تا الهیات، فلسفه، لغت‌شناسی، علوم اجتماعی، روانشناسی و هرمنوتیک مورد بحث و مذاقه قرار گرفت. نقش و اهمیت زبان در بسیاری از بحث‌ها با این عنوان که حقیقت هرگز نمی‌تواند مستقل از زبان باشد، دیده می‌شد. به‌عنوان مثال از دید گادامر، «زبان ماهیت مستقلی دارد و این خصوصیت در زبان‌های کامل وجود دارد. زبان واقعیتی است که در روشن ساختن جوانب مختلف جهان در فرهنگ‌های گوناگون تقدم دارد» (Gadamer, 2006:20). به دلیل پیچیدگی مسائل و همچنین درک عمیق‌تر آن‌ها، تحلیل مسائل اجتماعی بر اساس دانش زبانی و برعکس تحلیل زبان بر اساس دانش علوم اجتماعی بایسته‌ای ضروری است؛ ضرورت مثلث زبان، علوم اجتماعی و فهم دینی را روایات اسلامی نیز تأیید می‌کنند، تأکید بر استنطاق قرآن در روایات که به‌عنوان روش فهم دین نیز از آن یاد شده (Ezadi, 2013) بیانگر این است که متن صامت قرآن، باید در جامعه بشری حضور فعال داشته باشد؛ اما این حضور مبتنی بر تفسیر ترتیبی و روش‌های مشابه که تعامل‌های صرفاً برخاسته از متن هستند، نیست؛ بلکه شروع استنطاق از جامعه و مشکلات آن است^۱. با این نگاه فهم دینی در قاعده مثلث قرار می‌گیرد که هویت آن به تعامل سازنده زبان با علوم اجتماعی است. این

۱. به عنوان یک نمونه کاربردی، اخلاصی و همکاران در مقاله «آموزه‌های دینی و مناسبات خانواده و زناشویی؛ مورد مطالعه: زوجین شهر بندرعباس» اثبات نموده‌اند بین میزان گرایش به آموزه‌های قرآنی معطوف به مناسبات خانواده و روابط زناشویی و رضایت از زندگی، مناسبات عاطفی، مناسبات جنسی رابطه مستقیم معنادار وجود دارد (Ekhlasi, 2018)؛ هزار جریبی نیز در مقاله «کارآفرینی و اخلاق اسلامی» به واکاوی کارآفرینی از منظر آموزه‌های اسلامی پرداخته است و به این نتیجه رسیده که صفت و خصوصیات کارآفرینی در رفتار هر یک از انسان‌ها می‌تواند تجلی پیدا کند و اخلاق اسلامی در ایجاد کارآفرینی مؤثر است. از این نظر تفاوتی بین افراد نیست، اما اراده فردی، تلاش زیاد، خود اتکایی، عدم وابستگی به دیگران و کرامت انسانی، مبنای این تعالی و پیشرفت است. بر این اساس کوشش و تلاش هر یک از افراد در دنیا، سازنده آخرت وی خواهد بود (Hezar jaribi, 2019)

رویکرد راه را بر کنار زدن «فهم دینی» که از سوی برخی از روشنفکران با فروکاستن ماهیت قرآن و حدیث مطرح می‌شود، می‌بندد؛ زیرا چالش اصلی روشنفکران دینی این است که اساساً فهم (دانش) دینی به سبب وجود باور (پیش‌فرض) های دینی میسر نیست؛ اما تعامل دین که در قالب زبان (قرآن و روایات صحیح) تبلور یافته با علوم اجتماعی می‌تواند مداخله باورهای دینی برساخته‌ی فرهنگی و سیاسی را کاهش دهد. هرچند این مهم نیازمند، واکاوی روایات صحیح از ناصحیح نیز است. بر این اساس رویکرد بین‌رشته‌ای در این پژوهش به معنای کنار نهادن اندیشه دینی نیست؛ بلکه فهم دینی را در کارکرد درست خود قرار می‌دهد. به‌خصوص که فهم دینی در معنای خاص این پژوهش گزاره‌های زبانی دین یا همان باورهای صادق موجه است نه صرفاً باورهای دینی که مرزهای تفکر را نیز در بر می‌گیرد و قابل تأویل و تفسیر است. از این منظر نوع رابطه معرفت دینی (وحی)^۱ با سایر حوزه‌های شناخت به‌صورت زیر است. به‌گونه‌ای که وحی انتزاعی و در رأس هرم قرار دارد و معرفتی خاص است؛ اما برای ادراک و فهم نیازمند عقل است.



شکل ۱. رابطه معرفت دینی (وحی) با سایر حوزه‌های شناخت

Figure 1. The relationship between religious knowledge (revelation) and other domains of cognition

۱. نگارنده معتقد است براین اساس معرفت دینی در آثار روشنفکری دینی مانند «قیض و بسط تنویرک شریعت» همان معرفت عرفی است که مبتنی بر باورهای دینی است نه صرفاً فهم (دانش) دینی و دارای گسست نسبت به اثر دیگر نویسنده یعنی «بسط تجربه نبوی» است که معتقد است دین عصاره تجربه پیامبر دانسته شده و برای پاسخگویی به مسائل در گذر زمان با بیانات صحابه، تابعان، معصومان و.. فریبی یافته است. به باور سروش، مشکلاتی مانند تعارض آیات با نظریه‌های علمی جدید و منافات احکام فقهی با عدالت و کرامت آدمی، با این نظریه قابل حل است؛ اما در این پژوهش مشکلات و مسائل موجود با اتکای متن زبانی قرآن با علوم اجتماعی قابل حل است. همان طور که تجربه نگارنده نشان داد بر اساس این رویکرد حتی مسائل عصر نزول قابل فهم‌تر می‌شود.

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسنی ۲۲۷

در مورد دانش‌هایی مانند علوم قرآن و حدیث که نقش محوری در حوزه الهیات دارند، تحلیل فضای تاریخی-جامعه‌شناختی آیات و روایات برای درک دقیق آن‌ها ضروری است. صرفاً تحلیل زبانی بدون تحلیل اجتماعی فضای نزول آیات و صدور روایات راه به‌جایی نمی‌برد و زمینه برای برداشت‌های جدید از متون دین فراهم نمی‌سازد. این پژوهش از منظری دیگر الگویی برای انجام پژوهش‌های مبنایی در جهت تبیین ارتباط دانش‌های مختلف و ایجاد زمینه مناسب برای پژوهش‌های بین‌رشته‌ای است.

در این پژوهش مشخصاً ارتباط زبان و دانش علوم اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ مسأله اصلی پژوهش این است که رابطه زبان با دانش اجتماعی چیست؟ بر این اساس پرسش‌های زیر قابل طرح است:

الف. رابطه زبان با دانش اجتماعی از منظر خاستگاهی (فردیناند دوسوسور) چیست؟

ب. رابطه زبان با دانش اجتماعی در تبار ساختارگرایی چیست؟

ج. رابطه زبان با دانش اجتماعی در تبار پساساختارگرایی چیست؟

۱- پیشینه تحقیق

در راستای عنوان تحقیق پیش رو مستقیماً پژوهشی صورت نگرفته است؛ اما از جهت درک اهمیت مسأله بین‌رشته‌ای، تبیین الزامات آن، نگاشته‌ها و گفتارهای مختلف پژوهشگرانی چون پاکتچی (2008) که به‌حق در مقام عمل نیز در آثار ایشان نمایان است و درزی (2008, 2016, 2020) را می‌توان نام برد؛ اما در این آثار نیز رابطه زبان‌شناسی و علوم اجتماعی به‌طور خاص بررسی نشده است. زندی (2016) نیز در مقاله «نام‌شناسی اجتماعی- شناختی؛ حوزه نوین مطالعات میان‌رشته‌ای» و ترهی (2018) در کتاب «Socio-onomastics The pragmatics of names» تلاش نموده‌اند تا نشان دهد دانش نام‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای از زبان‌شناسی اجتماعی که در آغاز به‌عنوان یک دانش در زمانی، به ریشه‌شناسی نام‌ها می‌پرداخته به مدد زبان‌شناسی اجتماعی و با اتخاذ دیدگاه هم‌زمانی، نام‌شناسی را از یک دانش کهن‌گرا به دانشی برای مطالعه اجتماع معاصر تبدیل کرده است. در تحقیق پیش رو اما گستره‌ی تأثیر و تأثر زبان‌شناسی و دانش علوم اجتماعی تبیین خواهد شد.

۲- روش تحقیق

در این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی رابطه زبان‌شناسی و دانش علوم اجتماعی در سه رهیافت کلی مورد بررسی قرار گرفته است و بهره‌گیری از این ارتباط در تحلیل آیات قرآن و روایات تأکید شده است؛ از آنجاکه در جامعه ما پژوهش بین‌رشته‌ای به‌درستی مورد اعتنا قرار نگرفته است. حتی‌المقدور جهت سلامت روند پژوهش و عدم دخالت تصویر ناقص از بین‌رشته‌ای، از منابع اصلی خارجی استفاده شده است، البته به برخی از پژوهش‌های داخلی که نه در ارتباط مستقیم با پژوهش، اما هدف یکسانی دارند، اشاره شده است؛ بنابراین پس از اشاره‌ای مختصر به رابطه زبان و علوم اجتماعی، این رابطه در رهیافت‌های مختلف علوم اجتماعی مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

۳- رابطه زبان با علوم اجتماعی

زبان مهم‌ترین نیاز و اساسی‌ترین عامل ارتباط میان انواع جوامع است؛ از همین رو زبان در قالب‌های مختلف گفتاری، نوشتاری و اشاری بازتاب روابط انسان‌ها و تصویرگر جوامع مختلف است. درک روابط اجتماعی و شناخت دقیق فرهنگ‌های حاکم بر آن‌ها با تحلیل زبانی میسر است؛ اما تحلیل زبانی بدون استفاده از دانش علوم اجتماعی و تنها با تکیه بر ابزارهای زبان‌شناسی ناکارآمد است. از این رو واکاوی و شناخت روابط و تأثیر و تأثر این دو دانش ضروری است. اهمیت این مسأله زمانی افزون می‌شود که در برخی از دانش‌ها مانند علوم قرآن و حدیث و فقه و مبانی حقوق و دانش‌های مرتبط، اطلاعات از جنس زبانی است. به‌خصوص در تحلیل آیات و روایات قرآن، تحلیل درون‌متنی آیات مبتنی بر زبان‌شناسی بدون تحلیل برون‌متنی تاریخی- جامعه‌شناختی، توان ارائه برداشت دقیق از متون دین را ندارد.^۱

۳-۱- فردیناند دوسوسور و زبان‌شناسی

بحث زبان‌شناختی در علوم اجتماعی، عمدتاً توسط فردیناند سوسور صورت پذیرفته است. سوسور برای زبان اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل است، به‌طوری‌که از زبان تحت عنوان «منزلگاه طبیعی موجود انسانی یاد می‌کرد» (Neal, 2007:125). روش سوسور برای مطالعه زبان،

۱. برخی از پژوهش‌های نگارنده بیانگر این ادعاست: برای نمونه نک: (Zeini, 2010, 2015, 2018, 2020)

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسینی ۲۲۹

روش نوینی بود؛ «قبل از دوسوسور در نیمه قرن نوزدهم، اساس زبان‌شناسی بر محور تکوین زبان از دیدگاهی تاریخی و گسترش عناصر آن مانند واژه‌ها، آواها و یا هجاها استوار بود، درحالی‌که کوشش دوسوسور این بود که نشان دهد ساخت یک‌زبان منفرد چگونه است و چگونه می‌توان آن را توصیف کرد» (Tavasoli, 2006, 149).

به تعبیر دیگر، سوسور «رویکرد علمی» یا متقارن خود از زبان را در مقابل بررسی‌های تاریخی، توسعه‌ای و نامتقارن طراحی کرد. این کار از طریق تمایزی صورت پذیرفت که سوسور میان زبان، یعنی توانایی‌های ذهن انسان و گفتار یعنی نمود آوایی این توانایی قائل شد. توجه سوسور به‌جای علل عناصر زبانی به کارکرد آن‌ها معطوف بود. برای نمونه، او کلمات را تحت عنوان «نشانه» معرفی کرد که مشتمل بر دو عنصر دال و مدول بود (Burbules, 2004:12). مفهوم نشانه در کانون اندیشه زبان‌شناختی سوسور جای دارد. همان‌گونه که رادفورد اظهار داشته «مفهوم بنیادی در رویکرد ساختارگرایانه سوسور، نشانه است که به‌عنوان «ترکیب دال و مدلول» تعریف شده است» (Radford, 2004:65).

از نظر سوسور، ارتباط میان دال و مدلول اختیاری است و یک عنصر علت دیگری نیست؛ بلکه این دو به لحاظ کارکردی با یکدیگر در ارتباط متقابل بوده و با همدیگر همبسته‌اند. برای مثال، «شنیدن واژه (دال) «سگ» علتی نیست که شنونده به مدلول سگ بیندیشد. ارتباط مدلول با دال کاملاً تصادفی است و صرفاً کارکرد تمایزاتی است که در درون نظام تعریف می‌گردد. در جهان واقع، امری که باعث شود یک دال با یک مدلول ویژه‌ای تقارن یابد، مطلقاً وجود ندارد. واقعیت این است که زبان‌های مختلف دال‌های مختلفی برای مدلول‌های واحد دارند» (Burbules, 2004:12). حتی در مناطق مختلف یک زبان نیز دال‌های مختلفی که دلالت بر مدلول یکسان دارند وجود دارد، به‌طور مشخص ترادف در قرآن از این دسته است.

در نظریه سوسور، هیچ‌گونه پیوند پیشینی میان دال و مدلول وجود ندارد؛ بلکه چنین روابطی صرفاً امری قراردادی است؛ بنابراین هیچ نشانه‌ای، معنای ذاتی ندارد. سوسور این مطلب را این‌گونه توضیح می‌دهد؛ «هیچ‌کس نمی‌تواند این حقیقت را که نشانه‌های زبانی قراردادی و دلخواهانه‌اند، انکار کند» (Radford, 2004: 65). بلکه «معانی نشانه‌ها از رهگذر تمایز آن‌ها با دیگر نشانه‌ها حاصل می‌شود. به باور سوسور، ساختار زبان می‌تواند همچون یک تور ماهیگیری تصور شود که در آن هر نشانه‌ای به‌مثابه یکی از گره‌های تور جایگاه معین و مشخصی دارد. وقتی این تور پهن شود، گره‌ها در جای خود به‌واسطه فاصله‌شان از گره‌های دیگر ثابت می‌شوند. بدین ترتیب، نشانه نیز همچون تور ماهیگیری

توسط فاصله‌ای که از دیگر نشانه‌ها دارد تعریف می‌گردد» (Orgensen, 2002:11J). در حقیقت کانون اندیشه زبان‌شناسی سوسور در این جمله خلاصه می‌شود: «زبان نظامی است که در آن همه عناصر باهمدیگر در ارتباط هستند طوری که ارزش هر یک از عناصر به تمامی این عناصر بستگی دارد» (Radford, 2004:61). حقیقتی که در دل این توصیف نهفته این است که واژه‌ها (نشانه‌ها)، هیچ‌گونه تناظر و پیوندی با واقعیت بیرونی ندارند؛ بلکه تنها در ارتباط متقابل با یکدیگر معنی پیدا می‌کنند؛ بنابراین زبان یک ساختار محسوب می‌شود؛ «به عبارت دیگر میان دال‌ها و مدلول‌ها، رابطه دلخواهانه‌ای در کار است؛ واژه همواره از محتوا و مدلول جدا و مستقل است. بنابراین، هیچ واژه‌ای همواره مقید به واقعیت نیست» (Bashireh, 2000,101). نکته مهم‌تر در اندیشه سوسور، «تفاوت» میان دال‌ها در نظام نشانه‌ها است. سوسور می‌کوشد تا دانش نشانه‌شناسی را که در تمامی علوم انسانی جایگاهی محوری دارد، پدید آورد. به بیان دیگر، وجود رابطه دال و مدلول نه تنها در زبان رسمی، بلکه همچنین در دیگر جوانب جامعه و فرهنگ (مثل سبک‌های لباس، زبان بدن، معماری و غیره) نیز می‌تواند وجود داشته باشد» (Burbules, 2004:13). قراردادی بودن نشانه‌ها، ارتباط زبان با واقعیت‌های خارجی را می‌گسند و ساختارهای زبانی را پیچیده می‌سازد. عقلانیت و حقیقت از صحنه زندگی خارج می‌شود و زبان بر جای آن‌ها می‌نشیند. با چنین وصفی، از دید سوسور، ساختارهای هنری و زبانی نسبتی با عقل، حقیقت و روح حاکم بر حقایق تاریخی، ندارد» (Neal, 2007:121)؛ در نتیجه تنها زبان و نظامات سامان یافته انسان‌ها، حقیقی محسوب می‌شوند.

جاناناتان گولر میراث سوسور را چنین خلاصه نموده است: «ما در تعیین معنا، نباید هیچ منبعی از پنداشت‌ها و تصوراتی که قبلاً داشته و با آن‌ها زیسته‌ایم، داشته باشیم بلکه برای مطالعه انسان کافی است نظام‌های مختلفی را مطالعه کنیم که از رهگذر انسان و فرهنگ او سامان یافته و از آن طریق به جهان وی معنا بخشیده‌اند» (Ibid). به خصوص وقتی زبان، در پهنای زمان مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ مانند زبان قرآن که به قدمت تاریخ اسلام است، دخالت پیش‌فرض‌ها در تحلیل واژگان قرآنی خطایی بزرگ است.^۱

تا پیش از سوسور، زبان و نشانه‌های زبانی مطلق و غیرتاریخی بودند ولی بعد از سوسور، مؤلفه‌های ساختاری زبان مانند هر رویداد دیگری واجد تاریخ شد» (Neal,)

۱. برای آشنایی با نمونه قرآنی نک: تحلیل اتهام جنون (Zeini,2015)

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسنی ۲۳۱

2007:124). از دید سوسور، دگرگونی در زبان اتفاقی است و تابع هیچ‌گونه طرح و اراده‌ای نیست. حقیقت نیز در محدوده علوم اجتماعی پس از دوسوسور، تاریخ است که هنوز هم به‌عنوان یک واقعیت به شمار می‌رود؛ لکن در اینجا زبان تاریخ نیز «تصادفی» است» (Neal, 2007:125). بر اساس این نظر سوسور حقیقت در اجتماع پویا و متغیر است و عرصه اجتماع، عرصه تصادف، عدم تعین و کنترل است.

انقلاب سوسور تمامی حوزه‌های انسانی مدرن را تحت تأثیر قرار داد، گفته شده پیوند زبان و ساختار توسط سوسور نقطه عطفی مهم و منحصربه‌فرد در تاریخ تفکر غربی به شمار آید که علاوه بر بسط زبان‌شناسی در صورت‌بندی جنبش فکری گستره تر قرن بیستم یعنی «ساختارگرایی» نقش بسزایی داشته است» (Radford, 2004:61).

یکی از چارچوب‌های تحقیقی که توسط سوسور بنیان نهاده شد همان است که جفری الکساندر «روش فراپوزیتیویستی» می‌نامد» (Neal, 2007:125). «در مقابل پوزیتیویست‌ها که بر خرد تأکید دارند، پست پوزیتیویست‌ها بر ساخت و پرداخت اجتماعی، آگاهی و شناخت انگشت می‌گذارند. پست پوزیتیویست‌ها به‌جای تشریح و توصیف جهان با دید تجربه‌گرایی، معتقدند که نمی‌توان برای کشف «حقایق» مادی، مشاهده‌گر را از پدیده مورد مشاهده تفکیک کرد. برعکس، جهان چیزی جز شناخت و آگاهی ساخته‌وپرداخته شده در اجتماع نیست (Craft, 2003,360)

کار فردیناند دوسوسور در زمینه زبان‌شناسی ساختاری، در پیدایش ساختارگرایی در رشته‌های مختلف و به‌ویژه در رشته جامعه‌شناسی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. درواقع سرچشمه اصلی رویکرد ساختارگرایی فرانسوی، به اندیشه‌ها و آموزه‌هایی بازمی‌گردد که توسط دوسوسور و یاکوبسن ساخته‌وپرداخته شد. دلیل چنین امری ریشه در این واقعیت دارد که «بیشتر تئوری ساختارگرایی متکی بر این فرض است که نشانه‌ها به‌موجب روابط ویژه‌ای که با یکدیگر دارند، درهم‌تنیده می‌شوند» (Jorgensen, 2002:11).

ساختارگرایی در حلقه روشنفکری پاریس در دهه 1960 پدیدار شد (Harcourt, 2007:3). بدین‌سان «رشد ساختارگرایی در فرانسه طی دهه‌های 1950 و 1960 منجر به ایجاد یک پارادایم بین‌رشته‌ای پیرامون محوریت زبان و تحلیل علمی آن در زندگی اجتماعی و فرهنگی بشر شد. چنین امری در این مفهوم، جزئی از «چرخش زبانی» گسترده‌تری است که توسط فلسفه غرب اقتباس گردید» (Burbules, 2004:7). در کشور ما هنوز پارادایم بین‌رشته‌ای تعریف مناسبی نشده است. تحلیل نقاط مشترک دانش‌ها و بهره‌گیری علمی از آن‌ها تنها با به‌کارگیری اصطلاحات علوم دیگر نیست. پارادایم

بین‌رشته‌ای نخست نیازمند گفتگوی دانش‌ها در سطح شناسایی ابزارها و یافتن نقاط مشترک است.

۲-۳- ساختارگرایی

ساختارگرایی به دلیل وسعت معنایی و کاربرد آن در بسیاری از رشته‌های علمی، معنایی ثابت و مشخص ندارد باوجوداین بر این اصل می‌توان به اجماع رسید که «ساخت‌گرایی، اساساً آموزه‌ای درباره زبان است؛ اگرچه می‌توان آن را در مورد جنبه‌های دیگر زندگی انسان- تا آنجا که بتوان آن‌ها را با تمثیل زبان فهمید- به کاربرد. وجه مشخصه رویکرد ساخت‌گرایی، پافشاری بر مطالعه ساختارهای زیربنایی مشترک زبان است» (Tajik, 2008, 42). از چنین منظری، می‌توان ساختارگرایی را به معنای جستجوی قوانین کلی و تغییرناپذیر در همه سطوح زندگی بشری تعریف کرد» (Ritzer, 2006, 534).

«ظهور ساختارگرایی و فراساختارگرایی در فرانسه، چگونگی واکنش فرانسه در قبال آسیب‌های جنگ جهانی دوم، آمریکائی شدن و نفوذ آمریکای شمالی بعد از جنگ استقلال الجزایر را باز می‌نماید. در فرانسه، مهم‌ترین کاری که از نظر جامعه‌شناختی در قالب رویکرد ساختارگرایی انجام گرفته، به کلودلوی اشتراوس تعلق دارد که در رشته انسان‌شناسی انجام یافته است. (Fischer, 2006:361). ساختارگرایی برای اشتراوس دستاویزی شد تا وی بتواند از باورها و فرهنگ‌های بومی دفاع کند؛ زیرا از نگاه ساختارگرایی تمامی باورها و فرهنگ‌ها، منشأ واحدی دارند؛ لذا نمی‌توان یکی را بر دیگری برتر و مقدم دانست. رادفورد می‌گوید: «ساختارگرایی به دنبال آن نیست که جهان چگونه است؛ بلکه ساختارگرایی در پی آن است که افراد چگونه معنایی را در مورد جهان برمی‌سازند. ساختارگرایی هرگونه حقیقت نهایی و مطلق را انکار می‌کند؛ زیرا حقایق به واسطه نشانه‌ها و روابطشان با دیگر نشانه‌ها، ممکن می‌شود. نشانه‌ها تنها حقایقی هستند که می‌توانند صورت‌بندی و سپس فهم شوند. اگر دسترسی به یک واقعیت ثابت برای افراد انسانی ممکن نیست پس هیچ فردی نمی‌تواند گفتارها و باورهایی را از رهگذر میزان و درجه نزدیکی آن‌ها با واقعیت ارزیابی کند» (Radford, 2004, 65).

اشتراوس به شدت متأثر از زبان‌شناسی ساختی بود؛ لذا زبان نزد او اولویت ویژه‌ای داشت. می‌توان گفت که «از نظر اشتراوس نیز مهم‌ترین پدیده فرهنگی، زبان است» (Tavasoli, 2006, 155). اشتراوس که بنای ساختاری خود را بر اساس زبان‌شناسی

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسنی ۲۳۳

ساختاری سوسور برپا کرد در مقاله‌ای کوتاه و مفید تحت عنوان "تحلیل ساختاری" اصول بنیادین زبان‌شناسی ساختاری را چنین برشمرده است:

«**نخست**، زبان‌شناسی ساختاری از مطالعه پدیده‌های زبان‌شناختی خودآگاه به مطالعه زیربناهای ناخودآگاه، تغییر موضع می‌دهد. **دوم**، زبان‌شناسی ساختاری با واژه‌ها به‌عنوان مقوله‌هایی مستقل برخورد می‌کند؛ در عوض، مبنای تحلیل خود را روابط متقابل میان کلمات قرار می‌دهد. **سوم**، زبان‌شناسی ساختاری، مفهوم نظام را مطرح می‌کند و **سرانجام** اینکه، زبان‌شناسی ساختاری به کشف قواعد عام، توسط قیاس یا استقرا کمک می‌کند» (Harcourt, 2007:3).

ساختارگرایان به‌طور عام و لوی اشتراوی به‌طور خاص بر اصل سوم یعنی مفهوم نظام تأکید ویژه‌ای دارند؛ زیرا کاربردهای مهمی در علوم اجتماعی دارد. این اصل بیان می‌دارد که معانی رفتارها نمی‌توانند در خلأ کشف شوند یا از خودشان مشتق شوند بلکه معنای آنها از تمایزات و تشابهات میان معانی مختلف برمی‌خیزد. همچنان که اشتراوس تصریح نموده، "اشتباه انسان‌شناسی سنتی همچون زبان‌شناسی سنتی، این بود که صرفاً واژه‌ها را مدنظر قرار می‌داد و به روابط میان واژه‌ها توجهی نمی‌کرد" (Ibid: 4)

شهرت اصلی اشتراوس به سبب تحلیل وی در مورد نظامات خویشاوندی و ساخت‌های اسطوره‌ای بود. وی در تحلیل خود از اسطوره، به‌شدت از زبان‌شناسی سوسور و یاکوبسن تأثیر پذیرفت. ژاک لومبار، انسان‌شناس فرانسوی در رابطه با اسطوره می‌گوید:

«در زبان، هر گروه از صداها با معنایی انطباق دارد و نشان‌دهنده ضرورتی درونی در پیوند صدا و معنی است. یک‌صدا می‌تواند معنایی زیادی داشته باشد؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که معنی لزوماً با خود صدا پیوند ندارد؛ بلکه به شیوه‌ای مربوط است که صداها با یکدیگر مرتبط شده و ترکیب یافته‌اند. به همین صورت در اسطوره‌ها نیز معنی نه در عناصر که وارد ترکیب اسطوره‌ای شده‌اند؛ افزون بر این، منطق اسطوره‌ای نه در توالی حوادث، بلکه در شباهت برخی از مضامینی است که در تمام اسطوره‌های شبیه به هم می‌آیند» (Fokohi, 2001,140).

لوی اشتراوس در اصل، مسأله به‌غایت دشوار تقابل مفهومی میان ماهیت بشری و تنوع فرهنگی را به چالش می‌کشد و می‌کوشد تا نشان دهد که یکی همچون لایه‌ای ژرف در زیر دیگری قرار دارد به شیوه‌ای که یک ساختار انتزاعی می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد. البته این اصل جدیدی نیست و در انسان‌شناسی فلسفی سنتی مورد توجه بوده است؛

اما دانش مردم‌نگاری نوین آن را به نحو دیگری مطرح ساخت. کار لوی اشتراوس عکس‌العمل نسبت به این اصل بود و تجربه‌گرایی مردم‌نگارانه را به چالش کشاند. در ضمن، وی کوشید تا قواعد عام ذهن را کشف کند همچنان که آن‌ها به واسطه مقوله‌های خویشاوندی، اسطوره، هنر و اشکال نخستین دسته‌بندی، آشکار می‌شوند. با چنین گستره‌ای، هدف و مقصود وی توصیف و تشریح بهتر تنوع فرهنگی و اثبات وحدت ذهنی نوع بشر بود (Doja, 2008:325).

اشتراوس می‌کوشد قواعد کاربردی را نه فقط در حوزه روابط خویشاوندی استنتاج کند، بلکه آن را با همه پدیده‌های اجتماعی مرتبط سازد. هدف او پیوند ساختارهای خویشاوندی با ساختارهای زبان‌شناختی بوده است. هدف او یافتن الگوها و ساختاری بود که به فهم رفتار کمک می‌کند. او می‌نویسد "تحلیل مردم‌شناسی می‌کوشد به اشتراکات موجود در ورای تنوع تجربی جوامع انسانی دست یابد. این اشتراکات، خصائل بنیادین فرایندهای ذهنی را بازمی‌نماید؛ شیوه‌ای که ما می‌اندیشیم، تحلیل می‌کنیم و مفاهیم را طبقه‌بندی کرده و به هم پیوند می‌زنیم" (Harcourt, 2007:6).

وجود چندین فرایند در تحول بعدی علوم اجتماعی گویای آن است که ساخت‌گرایی انسان‌شناختی فرانسه هنوز چشم‌انداز گسترده‌ای در برابر خود دارد: نخست آنچه در انسان‌شناسی اجتماعی بریتانیا از خلال آرا و عقاید انسان‌شناسانی چون لیچ، مایر فورتنس و اوانس-پریچارد اتفاق افتاد؛ یعنی نخست تأکیدی که آن‌ها بر اهمیت تحلیل در زمانی در کنار تحلیل هم‌زمانی، بر ضرورت بررسی بعد تاریخی در مطالعه پدیده اجتماعی و بر اهمیت ساخت‌های درونی در کنار ساخت‌های بیرونی داشتند. دوم، در اهمیت دوباره‌ای که هرمنوتیک با کمک فکری اندیشمندانی چون هانس گئورگ گادامر و پل ریکور به دست آورد؛ و **سرانجام**، در نوسازی و ظهور مجدد ساخت‌گرایی از خلال آثار اندیشمندانی چون بارت، فوکو و دریدا (Fokohi, 2001,144). با این توضیح ساخت‌گرایی انسان‌شناسی چنانچه در تحلیل آیات قرآن و روایات مورد استفاده فراگیر قرار گیرد، نتایج متفاوتی از متون دین برداشت می‌شود که در بسیاری از موارد علاوه بر رفع ابهام از سؤالات بنیادین، توانایی پاسخگویی به مسائل روزمره مردم از قرآن و روایات را نیز دارد.

رویکرد ساختارگرایی در سیر تاریخی خود، با وجود دستاوردهای مهم و ارزشمندی که داشته است، با مشکلات و نارسائی‌هایی نیز مواجه شده است. سوسور در مسیر زبان‌شناسی عمومی، منحصراً توجه و تمرکز خود را معطوف قواعد عام و کدهای نظام زبانی

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسنی ۲۳۵

ساخت که همه افرادی که از آن به‌منزله وسیله ارتباطی یاد می‌کنند، باید در آن شریک باشند. او توجه اندکی به این موضوع داشته که چگونه نشانه‌ها به جهان اشیاء، افراد و رویدادهای خارج از زبان اشاره می‌کنند (Radford, 2004:67). ناتوانی رویکرد ساختارگرایی در پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها و وجود نقاط ضعف و کاستی‌هایی در این رویکرد، به بسط و گسترش رویکردی انجامید که فراساختارگرایی نام گرفت.

۳-۳- فراساختارگرایی

ساختارگرایی در برخی مواضع با فراساختارگرایی وجه اشتراک دارد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها، گرایش و رویکردی است که هر دو نسبت به زبان اتخاذ می‌نمایند. هم ساختارگرایی و هم فراساختارگرایی با زبان به‌مثابه امری بنیادین مواجه می‌شوند و "زبان‌شناسی"، به‌منزله رهیافت اصلی تحلیل محسوب می‌شود (Atkinson, 2008:123). زبان در کانون هر دو رویکرد قرار دارد. بنابراین می‌توان گفت که فراساختارگرایی آمیزه‌ای از رشته‌ها را در یکجا جمع می‌کند که دغدغه اصلی‌شان عمدتاً زبان است (Benton, 2008, 302).

همچنین فراساختارگرایی و ساختارگرایی هر دو در تردید نسبت به تقدم آگاهی انسان آن‌گونه که در پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم است، وجه اشتراک دارند. هر دو به آگاهی انسان به‌عنوان موجودی مستقل و به‌عنوان مبنای اساسی فهم تاریخی و کنش، به دیده تردید می‌نگرند. پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم مبتنی بر تفکر انسان‌گرایانه رنسانس است که وجود "خودی" ثابت، منسجم و قابل شناخت را مفروض می‌دارند. خودی که هم خویش و هم جهان را با توسل به عقل می‌شناسد. این سنت انسان‌گرایانه، لااقل در عصر مدرن، یعنی بعد از بیکن و دکارت بر شیوه "علمی" معرفت که از طریق خودِ عینی و خردمند حاصل می‌شد، تأکید می‌کرد. روشی که می‌تواند حقایق عام در مورد جهان را کشف کند. چنین دانش علمی می‌توانست در همه نهادها و عملکردهای انسانی به کار گرفته شود و مبنایی نهایی برای چپستی حقیقت متصور گردد. فراساختارگرایی نیز همچون ساختارگرایی به خودآگاهی انسان (که به‌عنوان مثال توسط هگل بیان شده است) با دیده تردید می‌نگرد و بر آن است که ساختارهای اجتماعی و فرهنگی نقش مهمی در شکل‌گیری خودآگاهی ایفا می‌کند (Burbules, 2004:21).

اما جدی‌ترین انتقاد فراساختارگرایی به ساختارگرایی، تلقی ثابت و ایستای آن از ساختارهای اجتماعی است. در این معنا، فراساختارگرایی باید به‌عنوان پاسخی فلسفی نسبت به ادعای ساخت‌گرایانه علوم اجتماعی تلقی شود» (Ibid:7) باینکه سوسور معنای

نشانه‌ها را امری قراردادی تصور می‌کرد؛ اما معتقد بود که ثبات به‌وسیله مقاصد استفاده‌کنندگان زبان تأمین می‌شود. از منظر فراساختارگرایان چنین تصویری از ساختار درواقع محصول پیش‌داوری‌های عقل مدرن است؛ عقل مدرنی که می‌گوید حقیقت از طریق آشکار ساختن ذات یک پدیده از پس ظاهر سیال آن به دست می‌آید. فراساختارها تحت تأثیر نیچه زندگی را یک «فرایند پایان‌ناپذیر» تلقی می‌کنند که همواره در حال «شدن» است و نه «بودن» (Nash, 2009:55). چنین مبنایی در دانش‌هایی که تاریخ در آن‌ها نقش تعیین‌کننده دارد بسیار حائز اهمیت است. مشخصاً در آموزه‌های قران و حدیث، با وجود اطلاق عنوان تاریخ «اسلام»، در هر دوره‌ای، اندیشه‌هایی زیادی به نام اسلام تثوریزه شده‌اند. شناسایی اسلام حقیقی با آنچه برساخته می‌شود، تحلیل مناسب برای درک جریان‌های افراطی به‌ظاهر اسلامی است که داعش سرآمد آن است.

تمایز سوسور میان زبان و گفتار موجی از انتقادات را به‌سوی او روانه کرد. برای سوسور ساختار زیرین قواعد و کدها، جنبه اجتماعی زبان بود که می‌توانست به علت ماهیت محدود آن، با دقت علمی بررسی شود. بیان سوسور حاکی از این است که حیطه کلی معنا، به‌واسطه نظام زبانی که می‌تواند به‌صورتی نظام‌مند طراحی شود، ممکن می‌گردد؛ لیکن این امر زمانی می‌تواند تحقق یابد که اولاً از وجود زبان عملی چشم‌پوشی شود و ثانیاً شیوه‌ای که در آن، زبان و معانی در طول زمان دگرگون می‌شوند، حذف شود. سوسور به‌منظور اینکه به زبان به‌عنوان یک نظامی بسته و کامل بنگرد، مجبور بود کیفیت زبان را در یک لحظه معینی مطالعه نماید، گویی او می‌تواند جریان زبان را متوقف سازد (Radford, 2004:67).

اگر بتوان وضعیت ثابتی را برای قواعد زبانی متصور شد، هرگز نمی‌توان برای زبان عملی، وجود ثابت قائل شد. در زبان عملی یا همان گفتار، ممکن است سهو و یا خطا پدید آید. چنین خطاهایی می‌توانند ناشی از عواملی نظیر خستگی، اضطراب و یا دیگر عوامل محیطی باشد. از این رو اگر کسی توجه خود را به ماهیت زبان عملی، معطوف سازد، وضعیت محض و ثابت زبان، آن‌گونه که سوسور تصور می‌کرد، غیرقابل دفاع می‌نماید. ماهیت تفسیرگونه زبان هرگز نمی‌تواند سرانجام حقیقتی مطلق را به وجود آورد. اگر سوسور قادر است «وضعیت» زبان را به‌صورت علمی توصیف کرده و آن را در زمان X منجمد سازد، پس اعتبار تفسیر در لحظه Y چیست و چگونه است؟ درواقع، به اعتبار اینکه وضعیت زبان در لحظه Y متفاوت از وضعیت آن در لحظه X است، چگونه افراد می‌توانند در لحظه Y، وضعیت زبان را در لحظه X درک و فهم نمایند. فهم آنان از زبان در لحظه X به جای اینکه یقینی باشد، تفسیر خواهد بود. همواره هرگونه تصور و تلقی از معنا یا تفسیری نهایی، از

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسنی ۲۳۷

معنای علم عدول می‌کند چون علم همواره به اعتبار وضعیت زبان و تغییرپذیری‌اش در طول زمان، ماهیتی مشروط دارد. هیچ وضعیت زبانی نمی‌تواند ادعا کند که می‌تواند بر همه چیز اشراف داشته و آن‌ها را توصیف نماید (Radford, 2004:67)؛ بدین‌سان، فراساختارگرایی از نشانه ثابت (دیدگاه سوسور) به شدت انتقاد می‌کند و نشانه را دارای صفات آشفتگی و پویایی می‌داند.

از دیدگاه فراساختارگرایی، ساختارها همیشه به‌صورت موقتی و نه الزاماً متجانس وجود دارند. این طرز تلقی، فراساختارگرایی را راه‌حلی برای مسائل سنتی ساختارگرایی از جمله «تغییر» می‌داند (Jorgensen, 2002:11). زیرا ساختارگرایی به‌خصوص آن‌گونه که توسط اشتراوس دنبال گردیده است، پدیده‌ها را به شکل غیرتاریخی و در بستر غیرزمانی آن می‌نگرد (Kachayan, 2004:50). با تأکید ساختارگرایی بر یک ساختار زیرین و ثابت، فهم منشأ تغییر ناممکن می‌گردد. ولی در فراساختارگرایی، ساختار متغیر بوده و معانی نشانه‌ها می‌توانند در ارتباط با یکدیگر دگرگون شوند (Jorgensen, 2002:11). بر این اساس هرچند ساختارگرایی فهم سنتی از نظام زبانی متن قرآن و حدیث را ارتقا می‌بخشد؛ اما هنوز کاستی‌هایی دارد که لایه‌های پنهان متن را آشکار نمی‌کند. به‌عنوان نمونه معناشناسی واژه «جنون» در اتهام به پیامبر (ص) صرفاً بر اساس ساختارگرایی معنای مطابق واقعیت تاریخی ندارد. (Zeini, 2015)

درواقع، سوسور یک الگوی علمی از زبان را به‌عنوان نظام بسته‌ای از عناصر و قواعد معرفی می‌کند که می‌تواند کاملاً مستقل از ذهنیت روان‌شناختی هر کاربر توصیف و تبیین شود. به‌عنوان مثال، اگر سوسور این پاراگراف متن را در نظر می‌گرفت، او به آنچه متفکران و نویسندگانی خاص درصدد نشان دادن آن هستند علاقه‌ای نشان نمی‌داد. بلکه، سوسور تلاش می‌کرد تا نظام زبانی را توصیف کند که برای امکان‌پذیر شدن ارتباط، نویسندگان و خوانندگان باید مشترکاً واجد آن باشند؛ به‌ویژه اینکه سوسور می‌کوشید تا قواعدی را نشان دهد که از آن طریق، چنین نظامی کنترل می‌شود (Radford, 2004:61).

درحالی‌که ساختارگرایی بر این فرض است که نظام زبانی می‌تواند به شیوه‌ای عینی و علمی توصیف شود، فراساختارگرایی بر این باور است که چنین توصیفاتی همواره متن‌مند هستند. درحالی‌که ساختارگرایی سوسوری عقیده دارد که چنین اصولی می‌تواند با توسل به زبان سازمان‌یافته به‌صورتی کامل تعیین و توصیف شود، فراساختارگرایی همه این مفروضات را به‌بوته تردید نهاده و اظهار می‌دارد که چنین نتایجی همواره شکننده و ناپایدار هستند (Ibid).

سرانجام می‌توان گفت که فراساختارگرایی این اندیشه ساختارگرایی را که معنای نشانه‌ها نه به واسطه پیوندشان با واقعیت بلکه از طریق ارتباط درونی‌شان با شبکه‌ای از نشانه‌ها حاصل می‌شود، اقتباس کرده است؛ ولی فراساختارگرایی نگرش ساختارگرایانه از زبان مبنی بر ساختاری ثابت و تغییرناپذیر را مردود شمرده و وجود تمایز روشن بین زبان و گفتار را از میان برمی‌داند (Jorgensen, 2002:10)؛ درجایی که ساختارگرایی در پی نادیده‌گرفتن تاریخ به‌واسطه تحلیل‌هایی ثابت و هم‌زمان است، فراساختارگرایی توجه خود را وقف نوشتن تاریخی انتقادی می‌کند که در آن بر تحلیل‌های ناهم‌زمان تأکید می‌شود مانند برجش، دگرگونی، گسست ساختارها، توالی‌ها، تکرار، "دیرینه‌شناسی" و شاید پراهمیت‌ترین آن‌ها که فوکو با الهام از نیچه، "تبارشناسی" نامیده است (Burbules, 2004:24).

در ارتباط با اصول چهارگانه ساختارگرایی که در ابتدا از آن‌ها بحث شد، فراساختارگرایی اصول یک تا سه را می‌پذیرد ولی اصل چهارم یعنی این‌که ما می‌توانیم به کشف قواعد عام نائل شویم را مردود می‌داند. فراساختارگرایی بر این است که معنا از روابط متقابل میان تفاوت‌ها حاصل می‌شود؛ روابطی که عمدتاً ناخودآگاه هستند و یک ساختاری را تشکیل می‌دهند. لیکن فراساختارگرایی بر شکاف‌ها و ابهامات در ساختار معانی تأکید می‌کند. بنابراین، فراساختارگرایی بر اصل چهارم تأکید دارد که ساختارهای معانی، عام و جهان‌شمول نیستند، در نظام معانی شکاف‌ها و ابهامات وجود دارد. (Harcourt, 2007:17). در اینجا ممکن است سؤالی طرح شود و آن اینکه اگر زبان نتواند از طریق کشف یک ساختار عام تبیین شود، چگونه است که فراساختارگرایی به ساخت معنای زبان اقدام می‌نماید؟ «یک جواب آن، بازگشت و رجوع به نشانه‌ها به‌منزله موجودات عینی و مادی و توصیف روابط موجود میان آن‌هاست. این رویکرد به‌خوبی توسط میشل فوکو روشن می‌شود» (Radford, 2004:69). فوکو، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی در بسط رویکرد فراساختارگرایی نقش بسزایی داشته است. توجه و علاقه‌ای که وی به زبان و نقش آن در علوم انسانی مبذول داشته، باعث شده که نام وی بیشتر با واژه "گفتمان" یا "مباحثه" تداعی شود. فوکو نیز همچون دوسوسور، به اصول و قواعدی علاقه‌مند بود که از رهگذر آن عناصر می‌توانند در تولید الگوهای منسجم و معنی‌دار باهم دیگر سازمان یابند. لیکن، درحالی‌که سوسور ارزش چنین الگوهایی را در رابطه با یک نظام زبانی ایده‌ال یا خیالی جستجو می‌کرده است، فوکو همواره در پی توصیف روابط عینی بود. وی این نظام را

«صورت‌بندی گفتمانی» معرفی می‌کند. صورت‌بندی گفتمانی به‌طور ساده، به شیوه‌هایی اشاره دارد که از رهگذر آن مجموعه‌ای از متون با ارجاع به همدیگر سازمان می‌یابند (Ibid) برای درک این اصطلاح می‌توان کتابخانه‌ای را تصور کرد که در آن دسته‌ای از کتاب‌ها بر روی قفسه‌ها چیده شده‌اند. ممکن است کسی سؤال کند که چرا این کتاب‌ها به این صورت خاص و نه جور دیگری ترتیب یافته‌اند. مسئول کتابخانه می‌تواند در پاسخ بگوید که این کتاب‌ها بر طبق نظام طبقه‌بندی استاندارد شده و بر اساس موضوع تنظیم شده است. به‌عنوان مثال، کتاب‌هایی که موضوعشان فلسفه است با حرف B، زبان و ادبیات با حرف P و بقیه به همین منوال مشخص شده‌اند. هر موقع کسی به فهم چنین ایده نائل شود پس وی آن موقع، راهی برای فهم ایده صورت‌بندی گفتمانی نیز خواهد یافت. اگر خواسته باشیم که این موضوع را در قالب بیانات فوکو عنوان نماییم باید گفته شود که هر موقع کسی توانست بین اشیاء، انواع گفتارها، مفاهیم یا گزینه‌های موضوعی، قاعده‌ای (یا نظمی) را تعریف کند، ما با اطمینان خواهیم گفت که به‌صورت‌بندی گفتمانی نائل شده‌ایم. از نظر فوکو، یک صورت‌بندی گفتمانی، نظام زبانی ایده‌آل از آن نوعی که سوسور مطرح ساخته، نیست. بلکه صورت‌بندی گفتمانی درست شبیه ترتیب کتاب‌ها در قفسه کتابخانه و یا جملاتی در مقاله حاضر، عینی و انضمامی است. صورت‌بندی‌های گفتمانی، به این خاطر که مثل کتاب‌ها، مرکب از اشیائی مادی هستند، لذا قابل مشاهده، لمس شدن و تجربه‌پذیرند. در نتیجه، چون صورت‌بندی‌های گفتمانی مادی‌اند، اثرات آن‌ها نیز مادی است» (Radford, 2004:70).

مفهوم کلیدی در توصیف و تعریف صورت‌بندی گفتمانی، «حکم»، «قضیه» و یا «رخداد» است. هر حکم، عنصری مادی در چارچوب یک صورت‌بندی گفتمانی است. حکم می‌تواند یک کلمه، یک جمله، یک سند و یا یک کتاب کامل باشد. برای مثال، همین مقاله‌ای که شما می‌خوانید، یک حکم است. حکم‌ها به مفاهیم یا ایده‌هایی در ذهن یک شخص اشاره نمی‌کند. شما فراموش کنید که این مقاله در مورد چیست و چه چیزی می‌گوید خواه شما آن را بفهمید، خواه با آن موافق باشید و خواه اینکه آن را نامفهوم تلقی کنید. در اصطلاح فوکو، این مقاله یک حکم به شمار می‌آید به این خاطر که آن در متن یک صورت‌بندی گفتمانی ویژه‌ای ظهور می‌یابد. به بیان دیگر، در مجله اسناد، به همراه انواع دیگر حکم‌ها، از قبیل مقالات، نشریات، تفسیر و آموزش‌هایی برای مؤلفین ظاهر می‌شود. برای فوکو، تمامی این حکم‌ها به اعتبار اینکه به همراه هم صورت‌بندی گفتمانی این موضوع را برمی‌سازند، ارزشمند و جالب‌توجه‌اند. موضوع مهم برای فوکو این حقیقت است که چنین مقاله‌ای/حکمی در این مجموعه و نه در جای دیگر ظاهر می‌شود و در رابطه

ویژه‌ای با حکم‌های دیگر قرار دارد که حول آن قرار گرفته‌اند. موضوع موردعلاقه فوکو این نیست که آیا این مقاله درست است یا نه و یا حتی اینکه آیا این مقاله حقیقت دارد یا نه. بلکه تحلیل فوکو از حکم، به وجود آورنده رویکردی برای توصیف شرایطی است که در آن شرایط متون ظاهر می‌شود (Ibid:71)

حکم یا رخداد در نظر فوکو همان چیزی است که در قرآن و روایات با عنوان سبب نزول و سبب صدور شناخته می‌شود؛ اما همه آیات و روایات حکم یا رخداد مشخصی ندارد و درست همین جاست که باید با کمک صورت‌بندی گفتمانی بازسازی شوند.

فوکو همچنین به نحوه ظهور حکم علاقه‌مند است. برای مثال، شما، به چه نحوی این مقاله را می‌خوانید. ممکن است سؤال شود که مقصود از این سخن چیست؟ و یا از این سؤال چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ چیزهای بسیاری می‌تواند حاصل شود. یک امکان این است که به شما الهام می‌شود که آن را در کاری که انجام می‌دهید مورد استفاده قرار داده و بدان استناد کنید. ظهور این مقاله در مجله اسناد، بالقوه به ظهور مقالات دیگر و حکم‌های دیگر کمک می‌کند. شما ممکن است بخش‌هایی از آن را نقل قول کنید، ممکن است مسأله کانونی آن را نقد کنید، ممکن است تحت تأثیر آن قرار گرفته و بیشتر کارهای فوکو را بخوانید. شما ممکن است این مقاله را به عنوان مطالعه مورد نیاز در کلاس، در رئوس برنامه‌تان بگنجانید. شما ممکن است آن را با همکارانتان به بحث بگذارید. این مقاله/حکم، بالقوه دارای تأثیر مهمی در تولید و ظهور دیگر حکم‌های مادی است. فوکو یادآور می‌شود که این حکم احتمال دارد در جاه‌هایی که انتظارش نمی‌رود وارد شود و آشکالی را که من هرگز فکرش را نمی‌کردم، خلق نماید (Radford, 2004:71). از نظر فوکو مجموعه چند حکم، یک صورت‌بندی گفتمانی را شکل می‌دهند. تعریفی که فوکو از گفتمان ارائه می‌دهد، تعریف مشخص و روشنی نیست. از منظر فوکو گفتمان از تعدادی گزاره تشکیل یافته که برای ظهور آن‌ها شرایط خاصی می‌تواند تعریف شود. البته پرواضح است که «فوکو از ارائه تعریفی مجرد و مشخص از «گفتمان» اکراه داشته است. وی از ماهیت فراساختارگرایی تئوری [گفتمان] پیروی می‌نماید. او در تعریف «گفتمان» می‌خواهد آن را با اصطلاحات دیگر پیوند زند طوری که آن اصطلاحات، خود نیاز به تعریف داشته باشند و الی آخر. تعریف این الگو، شیوه ساختارگراها بوده است و آن شیوه‌ای نیست که فوکو قصد دارد دنباله‌روی آن باشد. فوکو مدعی است که آن شیوه، در ذات گفتمان نیست که قادر باشد تعریف مجرد و صحیحی از هر کلمه‌ای به دست دهد که کلمه «گفتمان» را دربرگیرد. دریافت او این بود

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسنی ۲۴۱

که معنای یک کلمه به چگونگی استفاده از آن و نیز به متنی که در آن به کار می‌رود بستگی دارد (Radford, 2004:74).

صورت‌بندی‌های گفتمانی موضوع مطالعه دیرینه‌شناسی است. از دیدگاه دیرینه‌شناسی، ناخودآگاه معرفت در زبان نهفته است. سوژه انسانی از طریق زبان سخن نمی‌گوید، بلکه زبان از طریق سوژه سخن می‌گوید ... از نگاه دیرینه‌شناسی، واژگان نه سمبل اشیاء، نه نمایش و نشانه اشیاء و نه خودنمایی سوژه انسانی، بلکه تنها نمایشگر و عین خود واژگان‌اند؛ یعنی چیزی جز زبان یا جهان ناخودآگاه زبان نیستند (Bashireh, 2000:24). روایات دیرینه‌شناختی دربرگیرنده اندیشه‌هایی هستند که جایگزین هستی‌شناسی می‌شوند و یا به عبارتی دیگر، پرسش‌های هستی‌شناختی بدل به پرسش‌هایی تاریخی می‌گردند (Burbules, 2004:24).

اگر جهان را سیال تلقی کنیم عقلانیت علمی نیز زیر سؤال می‌رود بدین‌سان اثری از تعین چه در عالم طبیعت و چه در جهان اجتماع باقی نمی‌ماند. با چنین شرایطی، فاعل شناسا که به دنبال کشف روابط علی میان پدیده‌ها بود این بار در عرض دیگر پدیده‌ها می‌نشیند و خود اسیر روابط علی-نیروهای زبانی و صورت‌بندی‌های گفتمانی- تلقی می‌شود. از نظر فوکو، «ایده «انسان» به‌منزله شالوده و نیروی فعال مؤد دانش، جامعه و تاریخ، ساخته دست علوم انسانی است. فوکو معتقد بود که زبان و گفتمان عاملان و کارگزاران دانش و تاریخ‌اند» (Sidman, 2008:238).

پس از فوکو، بسیاری از جامعه‌شناسان و فیلسوفان به جایگاه زبان در اندیشه انسان و نقش آن در عرصه جهان اجتماعی توجه شایانی نموده‌اند. ژاک دریدا، امروزی‌ترین و برجسته‌ترین فیلسوف فراساختارگرای فرانسوی به شمار می‌رود. ایده اصلی دریدا، زبان و ارتباط آن با جهان و تجربه انسانی است. «سلطه و نفوذ زبان در این بیان ژاک دریدا مشهود است که «متن همه‌چیز است و هیچ‌چیزی بیرون از آن وجود ندارد» (Goldman, 2007:17). از نظر دریدا، سوژه در ظرف زبان شکل می‌گیرد ... و سوژه کار ویژه زبان به شمار می‌رود. سوژه صرفاً به‌واسطه انطباق با کلام خود در درون نظامی از قواعد زبانی که از آن به نظام تمایزات تعبیر می‌شود، به یک سوژه سخنگو بدل می‌گردد (Atkinson, 2008:180).

در حوزه نظریه‌پردازی فراساختارگرایی، اشاره به اندیشه‌های ژان فرانسوا لیوتار، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی ضروری است. وی در کتاب خود وضع پست‌مدرن: گزارشی پیرامون دانش، شأن دانش را در جوامع پیشرفته تحلیل و بررسی نموده است

(Burbules, 2004:11). در اوایل دهه 1980، لیوتار روزه‌ای به‌سوی بازتعریف ارتباطات اجتماعی بازگشود که دربرگیرنده موضوعات و مسائل بنیادین فراساختارگرایی بود. درواقع، وضع پست‌مدرن، به پیش‌بینی پایان یافتن فراروایت‌ها و پیدایش جامعه‌ای می‌پردازد که مبتنی بر بازی‌های زبانی است (Lafontaine, 2007:40). لیوتار زندگی اجتماعی را در قالب «بازی‌های زبانی» می‌بیند. منظور از بازی‌های زبانی مجموعه‌ای از فعالیت‌های زبانی است که هر یک قواعد، قراردادهای و اهداف منحصر به فرد خود را دارند. جامعه به‌منزله مجموعه‌ای متنوع از بازی‌های زبانی تلقی شده است. انسان‌ها مجزا یا محل تلاقی این حلقه‌های گوناگون و متعارض فعالیت‌های گفتمانی هستند (Sidman, 2008:228).

بدین‌سان با پیدایش فراساختارگرایی و ظهور زبان به‌مثابه نیروی فرابشری و حاکمیت مطلق آن بر جهان اجتماعی، دگرگونی بنیادین در معنای علم و روش‌ها و رهیافت‌های علوم اجتماعی پدید آمد. دیگر تلقی و تصور جامعه به‌مثابه کلی به‌هم‌پیوسته آن‌گونه که در دیدگاه اصالت کارکردی مفروض بوده، فرومی‌ریزد. همچنین سؤال از عینیت آن‌گونه که در روش پوزیتیویستی مطرح است، بی‌معنی می‌گردد. به سخن دیگر فراساختارگرایی، علم‌گرایی در علوم انسانی را با چالش مواجه ساخت. (Burbules, 2004:24).

متفکران پس‌اساختارگرا، صورت‌های تحلیلی مختلفی مانند دستورشناسی (صرف و نحو)، شالوده‌شکنی، دیرینه‌شناسی، تبارشناسی و معناشناسی را بسط دادند؛ آنان این صورت‌بندی‌ها را در جهت نقد برخی از نهادها (ازجمله خانواده، دولت، زندان، درمانگاه، مدرسه، شرکت، نیروهای نظامی و حتی خود فلسفه) و به‌منزله چارچوب نظری برای فهم و شناخت طیف گسترده‌ای از رسانه‌ها (نوشتار، تدریس، تلویزیون، هنرهای بصری، هنرهای تجسمی، فیلم و اشکالی از ارتباطات الکترونیکی) به کار بستند (Ibid:20). در حوزه ادبیات، بسط و گسترش تئوری فراساختارگرایی چالشی عظیم در نگرش‌های سنتی نسبت به ادبیات به وجود آورد. «دیگر متن ادبی یا هر متنی و از هر موضوعی به‌عنوان محصول نبوغ خلاق دیده نمی‌شود. بلکه بنا به ادعای بارتز، "متن مجموعه‌ای از بیاناتی است که از کانون بی‌حدو حصر فرهنگ" برآمده است» (Jorgensen, 2002:8). بر این اساس در پژوهش‌های قرآنی و حدیثی بدون شناخت فرهنگ نزول، درک درست از واژگان و مفاهیم ممکن نیست. مبانی دینی در عین تعمیم‌پذیری، بسیار به فضای فرهنگی نزول وابسته است. به عبارتی تعمیم سالم زمانی ممکن است که موضوع نیز تعمیم درست ادراک شود؛ ازاین‌رو فراساختارگرایی رهیافتی مناسب برای درک فضای فرهنگی (و اجتماعی) نزول است.

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسنی ۲۴۳

همچنین رهیافت‌های تحلیل گفتمان که اخیراً جای خود را در پژوهش‌های علوم اجتماعی باز کرده، عمدتاً متأثر از رویکرد ساختارگرایی و به‌ویژه فراساختارگرایی بوده است. «اصطلاح "تحلیل گفتمان" به‌صورت گسترده‌ای توسط رشته‌های زبان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و فلسفه مورد استفاده قرار گرفت و اخیراً نیز در طیف گسترده‌ای از چارچوب‌های تئوریک همچون پدیدارشناختی، ساختارگرایی، مارکسیسم و فمینیسم جای خود را باز کرده است. این نوع تحلیل، به‌مثابه نوعی روش توسط تئوری فراساختارگرایی شکل گرفت. تحلیل گفتمان به تحلیل انتقادی از زبان می‌پردازد تا مناسبات دانش و قدرت را آشکار سازد (Heslon, 1996:53).

تحلیل گفتمان، مطالعه و فهم زندگی اجتماعی به‌واسطه تحلیل زبان در معنای وسیع کلمه (شامل مکالمات رودررو و حضوری، تعاملات غیرکلامی، پنداشتها، نمادها و اسانداها) است. تحلیل گفتمان به روش‌های پژوهش در معانی خواه در مذاکرات روزمره و خواه در قالب فرهنگی اشاره دارد. مطالعات تحلیل گفتمان، حاوی طیف وسیعی از تئوری‌ها، موضوعات و رویکردهای تحلیلی برای تبیین زبان از حیث کاربرد و استعمال آن است (Show, 2009:413). به‌طور کلی، از منظر رویکرد تحلیل گفتمان، زبان شرط نخستین برای درک و فهم کنش اجتماعی به شمار می‌آید (Erjavec, 2009:219).

فراساختارگرایی به‌رغم پدید آوردن نگرش‌هایی نوین در عرصه دانش اجتماعی، از جانب برخی متفکرین نقد شده است. برای مثال، هابرماس فراساختارگرایی که وی آن را نئوساختارگرایی می‌نامد به‌عنوان عقل زوال یافته می‌داند (Davis, 2004:34). کتاب مشهور گفتمان فلسفی تجدد تا حدی انتقاد جدی هابرماس از فراساختارگرایی است. تحلیل وی از شکست دریدا و فوکو در فراهم ساختن هنجارهایی برای قضاوت و کنش، پشتوانه انتقادی است مبنی بر اینکه در عرصه سیاسی، فراساختارگرایی بی‌ثمر و حتی ارتجاعی است. هابرماس به‌جای اینکه فراساختارگرایی را به‌عنوان ابداعی رادیکال و یا شکستی در تاریخ فلسفه عنوان نماید، اندیشه‌های دریدا و فوکو را درون سنت روشنگری جای می‌دهد که به‌سوی قرن هجدهم تغییر مسیر داده‌اند (Davis, 2004:35). البته در مقام پاسخگویی به این ادعا، باید اذعان نمود که این انتقاد، نقدی پراگماتیستی و از موضع عملی است و نه نقدی نظری. به تعبیر دیگر هابرماس و همفکران او در واقع تسلیم منطق فراساختارگرایی شده، پذیرفته‌اند که برای نقد فراساختارگرایی به‌طور خاص و برای حقیقت به‌طور کلی معیارهای نظری وجود نداشته و ما صرفاً به جهت ضرورت‌های عملی و زیستی است که ناچاریم پاره‌ایی از امور را به‌منزله حقیقت مورد اجماع قرار دهیم و این نکته نیز دقیقاً همان

سخن نیچه را بازگو می‌کند که حقیقت صرفاً مبتنی بر قراردادهایی است که در میان اجتماعاتی برقرار شده است.

۴- یافته‌ها

تمثیل و استعارات در دانش اجتماعی و علم جامعه‌شناسی نقش مهمی داشته است. هرکدام از بنیان‌گذاران علم جامعه‌شناسی نظیر کنت، دورکیم و مارکس برای شناخت عرصه دشوار و پیچیده اجتماع، تمثیلاتی را بکار بستند تا در پرتو آن، روابط اجتماعی میان انسان‌ها را به نحو بهتری تحلیل کنند و از دشواری و پیچیدگی روابط موجود میان کنشگران اندکی بکاهند. از جامعه‌شناسان کلاسیک، کنت و دورکیم از استعاره ارگانسیم و مارکس نیز از استعاره ساختمان (زیربنا و روبنا) در جهت تحلیل نظامات اجتماعی بهره برده‌اند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، مهم‌ترین استعاره‌ای که برای فهم روابط اجتماعی بکار گرفته شد، زبان بوده است. کاربست استعاره زبان، برای نخستین بار با زبان‌شناسی فردیناند سوسور آغاز گشت. سوسور روابط موجود مابین واژگان را اصلی‌ترین واحد تحلیل عنوان کرد و بررسی تاریخی زبان را مردود شمرد.

لوی اشتراوس با الهام از کار سوسور، کوشید اصول زبان‌شناختی را در فهم نظاماتی نظیر خویشاوندی بکار بندد. کارهای لوی اشتراوس، رویکرد نوینی را در جامعه‌شناسی بنیان نهاد که ساختارگرایی نام گرفت. این رویکرد در ابتدا میان روشنفکران فرانسوی رواج یافت و دستمایه‌ای شد تا آن‌ها بتوانند از فرهنگ‌های بومی که در نتیجه استعمار و جنگ جهانی دوم آسیب‌دیده بودند، حمایت کنند. ساختارگرایی علی‌رغم دستاوردهای بارز و پی‌افکندن رویکردی نوین در جامعه‌شناسی، برای تبیین تغییرات اجتماعی پدید آمده بعد از دهه ۱۹۷۰، با نارسائی‌هایی مواجه گشت. بدین‌سان، جرح و تعدیل در رویکرد ساختارگرایی لازم آمد. مهم‌ترین نارسائی که متوجه این رویکرد بود، تبیینی ثابت از ساختارهای اجتماعی بود. لذا در تبیین تغییرات اجتماعی با مشکلاتی روبرو شد و این امر مبانی این نظریه را تضعیف نمود.

به دنبال پیدایش این مسائل و مشکلات، رویکرد ساختارگرایی جای خود را به رویکردی به نام پساساختارگرایی بخشید. قدرمشترک این دو رویکرد، پرداختن به زبان به‌عنوان مهم‌ترین پدیده اجتماعی بود. لیکن در عین اینکه ساختارگرایی تلقی ثابتی از ساختارها داشت پساساختارگرایی بر سیالیت و دگرگونی ساختارها تأکید می‌گذاشت. این رویکرد با کارهای فوکو و بعدها دریدا و لیوتار در فرانسه، هم به‌طور تجربی و هم به لحاظ

تحلیل تأثیر تحولات زبان‌شناختی بر آرا و...؛ زینی ملک آباد و حسنی ۲۴۵

نظری شهرت و اعتبار فراوانی کسب کرد. با ظهور این گرایش‌ها در علم اجتماع، سوژه آگاه و فعال از جلوصحنه ناپدید شد و در پشت قوانین زبانی و گفتمانی افول کرد. با این وصف دیگر سخن از قوانین مندرج در جامعه به میان نمی‌آید و عرصه اجتماع، عرصه تصادف و احتمال و کنترل ناپذیری تلقی می‌شود.

الگویی که در سراسر این دو رویکرد، مورد استفاده قرار می‌گیرد، زبان است. ساختارگرایی و پساخترگرایی همه محصولات انسانی را ساختارهای زبانی می‌داند و قواعد مندرج در زبان را حاکم بر مناسبات اجتماعی میان کنشگران می‌داند. از این منظر، کنشگران به واسطه زبان به سخن در نمی‌آیند بلکه این زبان است که توسط کنشگران سخن می‌گوید. با پدیدار شدن چنین رهیافتی در عرصه علم اجتماع، رویکردهای نوظهوری تولد یافتند. باور این رویکردها بر این است که واقعیت اجتماعی در چارچوب زبان و در قالب نظام‌های گفتمانی صورت و هیئت ویژه خود را به دست می‌آورد بنابراین تنها راه رسوخ به عمق واقعیت اجتماعی، ورود به عالم زبانی افراد است.

بحث و نتیجه‌گیری

هرچند اهمیت رویکرد بین‌رشته‌ای در جامعه ما در سال‌های اخیر بیش از گذشته احساس شده و آثاری در اهمیت، ضرورت و الزامات نگاه بین‌رشته‌ای سازمان گرفته اما تحلیل ارتباط‌های دو دانش یا بیشتر کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. رابطه زبان و دانش اجتماعی، رابطه‌ای مکملی است. تحلیل متون در دانش‌های حقوق، علوم قرآن و حدیث و تمامی دانش‌هایی که زبان‌شناسی متولی بررسی آن‌هاست، جز با تحلیل مختلف رهیافت‌های دانش اجتماعی میسر نیست؛ به عبارت دیگر خلأ اساسی در پژوهش‌های دانش‌های نامبرده، تمایل به تحلیل صرفاً درون‌متنی یا صرفاً برون‌متنی است. آگاهی از تأثیر و تأثر زبان‌شناسی و دانش اجتماعی به عنوان زیربنای پژوهش‌های بین‌رشته‌ای کمکی جدی به تحلیل می‌نماید و ناگفته‌های زیادی به خصوص از متون دینی رمزگشایی می‌کند. در حال حاضر غلبه تحلیل زبانی بر پژوهش‌هایی با محوریت متون دینی سبب شده تا تحلیل‌ها درون‌متنی باشد. بررسی تأثیر و تأثر زبان و دانش‌های اجتماعی، یعنی درک ضرورت نگاه بین‌رشته‌ای به مرئی‌سازی بسیاری از اطلاعات تاریخی می‌انجامد. آگاهی از تأثیر و تأثرهای زبان و دانش اجتماعی، تجمیع رویکرد درون‌متنی و برون‌متنی در تحلیل متون است که از یک‌طرف نتایج عینی‌تر و مبتنی بر واقعیت و حقیقت را بازنمایی می‌کند و از طرفی دخالت پیش‌فرض‌ها در پژوهش‌های متون دینی را که آسیب اساسی است، کاهش می‌دهد.

تشکر و سپاسگزاری

مقاله حاضر که با رویکردی بین‌رشته‌ای سامان‌یافته مرهون ارشاد بی‌دریغ دکتر پیمان ثابت پژوهشگر دانشگاه کترین استرالیا است که با در اختیار قرار دادن برخی منابع و همفکری کمکی بسیار بودند. همچنین جناب آقای دکتر هادی زینی ملک‌آباد و آقای دکتر محمدرضا حسنی بر تمام مراحل نگارش مقاله نظارت داشته‌اند.

References

- Abd Al-karimi, B. (2009), *We and Nietzsche's World*, Tehran: Science, First Edition pub. [in Persian]
- Arslanian, C. (2001), *Feminist poststructuralism: a methodological paradigm for examining clinical decision-making*, Journal of Advanced Nursing, 37(6), 512–517
- Atkinson, P. (2008), *language, structure and reproduction: An introduction to the sociology of Basil Bernstein*, Published in the USA by Methuen & Co. in association with Methuen, Inc. 29 West 35th Street, New York, NY 10001
- Azad Armaki, T. (2003), *Sociological Theories*, tehran: sorosh pub. [in Persian]
- Bashireh, H. (2000), *Government and civil society*, Daftar Tablighat Eslami gom pub. [in Persian]
- Burbules, N.peters, M.A. (2004), *poststructuralism and educational research*, Published in the United States of America by Rowman & Littlefield Publishers, Inc. www.rowmanlittlefield.com
- Craft, S. teri, T. (2003), *Turning to Post-Positivism*, Translated by Alireza Tayeb, Quarterly Journal of Strategic Studies, Fifth Year, Second Issue pub. [in Persian]
- Darzi, G. Faramarz Gharamaleki, A. (2020), *Methodology of Interdisciplinary Quranic Studies*, Tehran, Imam Sadegh (AS) University pub. [in Persian]
- Darzi, G. Faramarz Gharamaleki, A. (2014), *The Role of Cultural Translation in Interdisciplinary Studies with Emphasis on Cultural Semiotics Patterns*, Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in Humanities, Volume: 6, Issue: 4 pub. [in Persian]
- Darzi, Q. Paktchi, A. Faramarz Gharamaleki, A. (2016), *Methodological Requirements for Interdisciplinary Studies of the Holy Quran (Sample-Based Study of Works Related to Semantics)*, Journal of Quran and Hadith Studies, Volume 10, Number 1, pp. 35-71. [in Persian]
- Davis, C. (2004), *After Poststructuralism*, First published by Routledge
- Doja, A. (2008), *Claude Lévi-Strauss at His Centennial: Toward a Future Anthropology*, Theory Culture Society, Published by: Sage
- Erjavec, K. Erjavec, E. (2009), *Changing EU agricultural policy discourses? The discourse analysis of Commissioner's speeches 2000–2007*, journal homepage: www.elsevier.com/locate/foodpol
- Ezadi, M. Akhavan Moghadam, Z. (2013). *Necessity, nature and method of interrogation from the perspective of Ahl al-Bayt (AS) narrations*, Quran and Hadith Studies, Volume 6, Number 2, Pages 103-126

- Ekhlesi, I. Rastegar, Y. Khorram, M. (2018). *Religious Teachings, Family and Espousal Relations; Case Study: Couples of Bandarabbas*. Social Science journal, 25 (82),pp 99-128
- Fischer, M. (2006), *Culture and Cultural Analysis*, Theory Culture Society.
- Fokohim, N. (2001), *A Structural Analysis of a Political Myth: The Myth of "vay" in Iranian Culture and Its Non-Iranian Peers*, Social Science Letter, No. 16, pp. 166-137 pub. [in Persian]
- Gadamer, H.G. (2006), *Language and Understanding, Theory, Culture & Society*, (SAGE, London, Thousand Oaks and New Delhi), Vol. 23(1): 13-27
- Goldman, A. (2007), *Knowledge in a Social World*, University of Arizona
- Harcourt, B. E. (2007), *An Answer to the question: " what is possstructuralism", the law school the university of chicado*, The Social Science Research Network Electronic Paper Collection: http://ssrn.com/abstract_id=970348
- Heslon, L. (1996), *The (im)possibilities of poststructuralist and critical socialb nursing inquiry, Correspondence: Lzo Heslop, Subfoculty of Nursing Monosh Universiy, McMohon's Rood, fronkton, Kc. 31 99*, Austrolio.
- Hezar jaribi, J. (2009). *Entrepreneurship and Islamic Ethic*. Social Science journal, 16 (47),pp 1-35.
- Jorgensen, M. Phillips, L. (2002), *discourse analysis as theory and method*, SAGE Publications, London Thousand Oaks New Delhi
- Kachayan, H. (2004), *Foucault and the Paleontology of Knowledge*, Tehran: University of Tehran, Institute of Publishing and Printing pub. [in Persian]
- Lafontaine, C. (2007), *The Cybernetic Matrix of French Theory*, Theory, Culture & Society 2007 (SAGE, Los Angeles, London, New Delhi, and Singapore), 24(5),pp 27-46
- Nash, K. (2009), *Contemporary Political Sociology: Globalization, Politics and Power*, Mohammad Taghi Delfrooz, Tehran: Kavir pub. [in Persian]
- Neal, A. (2007), *ABrief History of the Late Modern Linguistic Turn*, Published by the University of Calgary Press 2500 University Drive NW Calgary, Alberta, Canada T2N, N4 www.uofcpress.com
- Paktachi, A. (2008), *Linguistic Requirements of Interdisciplinary Studies*, Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in Humanities, Volume 1, Number 1, pp. 111-135 pub. [in Persian]
- Parker, I. (1992), *Discourse dynamics: Critical analysis for social and individual psychology*. Taylor & Frances/Routledge

- Radford, G. P. (2004), *Structuralism, post-structuralism, and the library: de Saussure and Foucault*, Journal of Documentation Vol. 61 No. 1, 2005 pp. 60-78, www.emeraldinsight.com/0022-0418.htm
- Ritzer, J. (1384), *Sociological theory in the contemporary period*, Mohsen salasi, Tehran: elmi pub. [in Persian]
- Scott, J. (2006), *social theory: central issues in sociology*, London, sage Publications Ltd.
- Shaw, S. Bailey, E. (2009), *Discourse analysis: what is it and why is it relevant to family practice?* Family Practice, 26(5) pp 413-9
- Sidman, E. (2008), *Conflict of opinions in sociology*, translated by hadi jalili, Tehran: nashr ney. [in Persian]
- Tajik, M.R. (2008), *Poststructuralism and Methodology*, Humanities Methodology (Seminary and University), 38-66 pub. [in Persian]
- Tavassoli, G.A. (2006), *Sociological Theories*, Tehran: Samt pub. [in Persian]
- Ted & yan krib(2008), *Philosophy of Social Sciences: Philosophical Foundations of Social Thought*, shahnaz mosama parast & mahmood mottahed, Tehran:Aghah pub. [in Persian]
- Zandi, B. Ahmadi, B. (2016), *Socio-Cognitive Nomenclature; New Field of Interdisciplinary Studies*, Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in Humanities, 9(1), pp. 99-122 pub. [in Persian]
- Zeini Malekabad, H. (2010), *Linguistic Conflicts of the Pagans and Quranic Answers*, Master Thesis, Supervisor: Dr. Khalil Parvini, Tarbiat Modares University pub. [in Persian]
- Zeini Malekabad, H. (2019), *Poetry & poets in the Quran*, Encyclopedia of the Islamic World, Volume 27 pub. [in Persian]
- Zeini Malekabad, H, Parvini,K. Nilsaz, N. Hassoumi, v. (2015), *Semantics of the charge of insanity against the Prophet (PBUH) based on the Qur'an's answers to this charge*, Quran Linguistic Research, 4(1): pp 77-92
- Zeini Malekabad, H. Nilsaz,N. Khakpour, H. (2018), *A Study of the Prophet's Suspicion of Humanity*, Tafsirpajoohi Bi-Quarterly, 5(10): pp 13-42